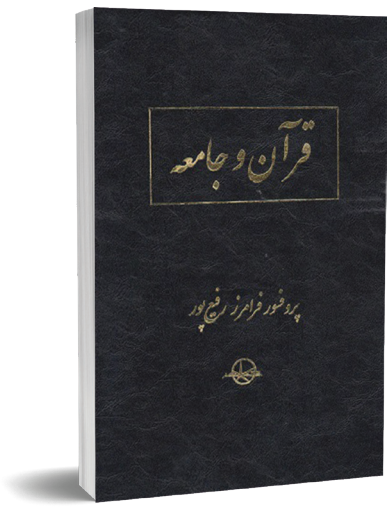

مرور و نقد کتاب

قرآن و جامعه

- **تألیف: فرامرز رفیع‌پور**[1]
- **ناشر: شرکت سهامی انتشار (چاپ دوم)**
- **سال انتشار: ۱۴۰۲**
- **نگارنده: حسین نمازی**[2]

مقدمه

قبل از ورود به موضوع، تذکر چند نکته ضروری است:

۱- یکی از مهم‌ترین فایده‌های نشر کتاب و آثار علمی علاوه بر ایجاد امکان استفاده عموم از دستاوردهای آن فراهم آمدن زمینه استفاده متقابل مؤلف یا مؤلفین بعدی از نظر خوانندگان کتاب و صاحب‌نظران در جهت اصلاح و تکمیل کتاب است که قطعاً از مؤثرترین عوامل پیشرفت دانش بشری بوده و هست.

۲- با همین نگاه و با توجه به سابقه دوستی چهل ساله با مؤلف محترم و البته با درخواست ایشان بخشی از مطالب این نوشتار را حضوراً در سه جلسه طولانی با ایشان در میان گذاشتم که بعضی را پذیرفتند و بعضی را نتیجه تفاوت دیدگاه‌ها دانستند که در واقع هم همین‌طور بود. از طرف دیگر ادامه جلسات به لحاظ تعدد مطالب و بحث برانگیز بودن آنها مستلزم صرف زمان زیادی بود که ادامه جلسات را عملاً مقدور نمی‌ساخت.

۳- از آنجا که در علوم انسانی در مقایسه با علوم طبیعی آزمایشگاهی جای بیشتری برای دیدگاه‌ها و مکاتب و نظرها و نظریه‌های گوناگون وجود دارد و از طرفی فکر کردن و به نتیجه رسیدن و دیدگاه مشخصی داشتن و انتخاب مکتب یا تأسیس آن حق هر انسانی است، بنابراین:

۱- عضو پیوسته فرهنگستان علوم

۲- عضو پیوسته و رئیس گروه علوم انسانی فرهنگستان علوم

۴- در این نوشتار هدف نفی یک نظر یا اثبات نظر دیگر نیست بلکه **هدف اصلی بررسی، شناخت میزان ارتباط و انطباق مطالب ارائه شده در کتاب «قرآن و جامعه» با خود قرآن و کتاب‌های تفسیر برگزیده**، برای تألیف این کتاب است و در واقع کتاب "قرآن و جامعه" به قرآن عرضه شده است. همچنین اشکالات روش استفاده از قرآن و روش تحقیق و نشان دادن نتیجه‌گیری‌های نادرست از بعضی از آیات هدف دیگر این نوشتار است.

۵- به منظور جلوگیری از برداشت نادرست یا غیردقیق از متن کتاب، در این نوشتار عین متن کتاب نقل می‌شود و حتی کلماتی که به منظور تأکید با حروف درشت‌تر نوشته یا زیر آن خط کشیده شده است به همان شکل منتقل شده و به لحاظ قواعد نوشتاری هم عین متن کتاب آورده شده است (مانند با هم نوشتن بعضی از نام‌های جمع یا کلمات، مانند: اینست، آنست).

۶- این نوشتار نه می‌خواهد و نه می‌تواند ارزش زحمات و صرف وقت زیاد مؤلف برای تدوین این کتاب را نادیده بگیرد. پاداش تلاش‌ها براساس نیت‌ها با خداست.

بخش اوّل: ساختار کتاب و دو روش استفاده از قرآن

● ساختار کتاب

در ابتدا بی‌مناسبت نیست نگاهی به فهرست مطالب کتاب بیندازیم. موضوع‌های بسیار متنوعی را می‌بینیم. گرچه مباحث اثبات وجود خالق به‌عنوان منشأ اصلی قرآن و اثبات الهی بودن قرآن با عنوان کتاب ارتباط غیرمستقیم دارد. ضمن توجیهاتی که در کتاب برای پرداختن به مباحث وجود خالق آمده است چنین می‌خوانیم:

*«قرآن بیش از هر چیز، توجه انسان را به **خلقت آسمان** جلب و او را به شناختن آن دعوت می‌نماید. لذا در گام نخست به بررسی این مخلوق پرداخته می‌شود.»* ص ۵۹

به همین لحاظ اگر بخش اوّل کتاب «در تعریف خالق» که بیش از دویست صفحه است و بخش دوم «پیامبر اسلام (ص) و قرآن مجید» که جمعاً بالغ بر ۳۳۶ صفحه است جدای از بقیه کتاب در اختیار خواننده قرار گیرد کسی نمی‌تواند حدس بزند که این مطالب ممکن است بخشی از کتاب «قرآن و جامعه» باشد. البته چکیده این دو بخش می‌توانست در چند صفحه مطرح و نتیجه مورد نظر گرفته شود.

مخصوصاً در بخش اوّل کتاب مطالب با اطناب توضیح داده شده و مواردی که اساساً نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد. برای نمونه شانزده صفحه به این اختصاص یافته که آیا ستاره درخشنده طارق (سوره طارق- آیه ۱) همان ستاره زحل یا زهره، عطارد، مریخ یا ستاره دنباله‌دار هالی است؟ اگر طارق هر یک از این ستارگان باشد یا نباشد چه موضوعی از موضوعات کتاب را تبیین می‌کند.

● روش استفاده از قرآن

بررسی و استفاده از قرآن معمولاً با دو هدف انجام می‌گیرد:

اوّل اینکه هدف بررسی‌کننده کشف نظر قرآن در موضوع یا موضوعات خاصی است بدون اینکه خود نظر خاص یا پیش‌ذهنیتی داشته باشد و اگر هم داشته باشد آن را در بررسی و نتیجه‌گیری خود تأثیر ندهد. اگر نظر قرآن را مغایر نظر خودش یافت نتیجه‌گیری کند که نظر قرآن با نظر من این تفاوت یا تفاوت‌ها را دارد.

دوّم اینکه بررسی‌کننده از قبل نظر مشخصی دارد و هدف او از بررسی قرآن تنها پیدا کردن آیاتی در تأیید نظر خود است. این هدف با این روش دارای این اشکالات و مخاطرات است:

۱- برای یافتن منظور قرآن در یک موضوع خاص باید همه آیات مربوط به آن موضوع و حتی موضوعات مربوط به آن را مورد بررسی قرار داد امّا از آنجا که بررسی‌کننده در جستجوی آیاتی در تأیید نظر خود است تنها برای یافتن این نوع آیات تمرکز می‌کند و آیات مغایر یا ناقض نظر خود را نمی‌بیند یا اصلاً نمی‌خواهد ببیند و اگر هم ببیند در صورتی که بتواند آن را توجیه می‌کند.

۲- از آنجا که جستجوگر تنها در جستجوی تأیید نظر خویش در قرآن است چه بسا ضمن استفاده از بخشی از آیه، بخشی دیگر را حذف کند و نتیجه‌ای کاملاً مخالف با منظور مصّرح در آیه بگیرد.

۳- برای تأمین هدف، کاوشگر ممکن است بعضی از آیات را طوری معنا کند که هدف او را تأمین کند.

۴- همچنین آیاتی را که مربوط به موضوعات و شرایط دیگر هستند مورد استفاده قرار دهد.

۵- علاوه بر اینها، برخلاف تعریف شناخته شده از آیات محکمات و متشابهات، بعضی از آیات مخالف نظر خود را از آیات متشابهات تلقی کند و آنها را قابل تأویل بداند.

همه این روش‌های ابزاری موجب تحمیل نظر به قرآن می‌شود و عامل آن خواسته یا ناخواسته نظر خود را به قرآن تحمیل می‌کند.

با توجه به این نکات نمونه‌هایی از کتاب « قرآن و جامعه» را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

◄ در مورد آیه ۹ و ۱۰ از سوره حجرات در کتاب می‌خوانیم:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا (...) فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

اگر دو گروه از مؤمنان با هم در جنگ بودند، بین آنها صلح برقرار کنید. مؤمنان برادران یکدیگرند (انسجام) پس بین برادران صلح برقرار و تقوا پیشه کنید تا شاید مورد رحمت خدا واقع شوید.» صفحه ۷۳۷

و به دنبال آن نتیجه‌گیری:

*«پس براساس این آیات در **مدل نظام اجتماعی قرآنی** وظیفه مؤمنان حفظ **انسجام** اجتماعی است. آنها باید در مواقع تضاد بین مؤمنان، از آتش خشم متقابل آنها بکاهند؛ و نه آن که با نقشه شیاطین، عده‌ای از این گروه و عده‌ای از گروه دیگر جانبداری و آنها را در موضع تضاد خود تأیید و تقویت و از آن طریق آتش بین این دو را شعله‌ورتر کنند، تا جایی که امکان صلح بین آنها کاملاً از بین برود.»* صفحه ۷۳۸

همان‌طور که ملاحظه می‌شود قسمتی از آیه و همچنین ترجمه آن در متن نیامده و نادیده گرفته شده و به صورت نقطه‌چین و در پرانتز است. اصل آن جمله‌هایی که در متن نیامده عبارت است از (فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ) «و اگر یکی از آنها]باز[بر دیگری

ستم کرد پس با آن گروهی که ستم می‌کند کارزار کنید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، بین آنها با عدالت صلح برقرار کنید."[1]

این قسمت مربوط به شرایطی است که چنانچه بعد از اقدام به برقرار کردن صلح معلوم شود یکی از دو طرف کارزار بر دیگری ستم و تجاوز می‌کند و دست برنمی‌دارد در این صورت باید بر علیه او کارزار کرد و او را به حکم خدا از تعدی و ستم بازداشت.

اصولاً برقراری صلح بدون اینکه هر دو طرف آن را بپذیرند امکان‌پذیر نیست و این بخش از آیه مربوط به زمانی است که یک طرف تصمیم بر ستم و تجاوز دارد. در اینجا معیار، حق و شناختن ستمگر و تجاوزکار است و جلوگیری از ظلم و تعدی او، نه اینکه عده‌ای از گروهی و عدّه‌ای از گروه دیگر طرفداری کنند و ..... .

با حذف این قسمت، معنی آیه کاملاً تغییر می کند "تحریف به حذف" و با نتیجه‌گیری کتاب منطبق می‌شود. زیرا قرآن صراحتاً دستور کارزار با گروه ستمگر را می‌دهد تا به فرمان خدا بازگردد و در صورت بازگشت آنها اصلاح بین آنها را خواستار می‌شود که فراتر از اسلحه بر زمین گذاشتن است.

نکات قابل توجه:

۱- در یک کار تحقیقی حذف و یا نادیده گرفتن بخشی از موضوع مورد بررسی مخالف اصول و اهداف پژوهش است و مانع کشف واقعیت و موجب نتیجه‌گیری‌های نادرست می‌شود.

۲- ممکن است حذف بخشی از مطالب مرتبط با هم در ابتدا برای مخاطب جاذبه داشته باشد ولی بعد از آگاهی او از واقعیت موضوع، تأثیر منفی این کار بیشتر است و موجب سلب اعتماد او نسبت به نتایج پژوهش می‌شود.

۳- در دوران خلافت امیرمومنان علی (ع) سه واقعه اتفاق افتاد که هر سه آموزنده است:

۱) جنگ جمل اولین جنگ میان مسلمانان در سال ۳۶ هـ-ق به تحریک معاویه، طلحه و زبیر و عایشه و لشکرکشی آنها در برابر امیرمومنان علی (ع) شکل گرفت و با تبعیت مردم از همان بخش نقطه‌چین آیه (فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ) به شکست آنان و پیروزی سپاه امیرمومنان (ع) انجامید.

۲) بعد از آن جنگ صفین در ماه صفر سال ۳۷ هجری بود. هنگامی که سپاهیان معاویه در حال شکست بودند به دستور عمروعاص فرمانده سپاه قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و مسلمانی خود را اظهار داشتند. ساده‌لوحانی در سپاه علی (ع) فریب خوردند و از ادامه نبرد دلسرد شدند و به آن بخش حذف شده از آیه عمل نکردند که درنهایت به حکمیت انجامید.

۱- متن کامل آیه: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۝٩ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝١٠

۳) یک سال بعد در صفر سال ۳۸ جنگ نهروان به وقوع پیوست. همان مقدس مآب‌های خشک و جای مهر بر پیشانی که با جنگ با معاویه مخالف بودند و کار را به حکمیت کشاندند با حکمیت هم مخالفت کردند و در مقابل علی (ع) ایستادند و درنهایت شکست خوردند و تنها چند نفر از آنان موفق به فرار شدند که یکی از آنان ابن ملجم مرادی بود که قاتل علی (ع) در سال چهلم هـ-ق است.

۴- اگرچه آیه مورد بحث مربوط به زمان پیامبر اسلام ص است؛ اما موضوع آن محدود به زمان یا مکان معینی نیست به طوری که در زمان حاضر شورای امنیت پس از بررسی و شناخت متجاوز می تواند بر اساس ماده ۴۱ منشور سازمان ملل متحد تصمیم به اقداماتی بگیرد که مستلزم به کار بردن نیروی مسلح نمی باشد و طبق ماده ۴۲ هرگاه تشخیص دهد که اقدامات پیش بینی شده در ماده ۴۱ ممکن است نا متناسب بوده یا در عمل غیر متناسب بودن آن معلوم گردد میتواند به وسیله قوای هوایی یا دریایی و یا زمینی، عملیاتی را که برای نگاهداری یا برقراری صلح و امنیت بین المللی لازم بداند انجام دهد. (صرف نظر از اینکه سازمان ملل متحد زیر نفوذ و سلطه آمریکاست.)

همچنین به یاد داریم دولت عراق با یک تعامل جهانی جنگ ۸ ساله تحمیلی را در شهریور ۱۳۵۹ با ایران آغاز و قسمت‌هایی از خاک کشور را اشغال کرد که درنهایت هم از سوی رئیس سازمان ملل به‌عنوان متجاوز و آغازگر جنگ شناخته شد و در نتیجه محکوم به پرداخت غرامت گردید. حال تصور کنید اگر در چنین شرایطی مردم کشورمان هم به این نتیجه می‌رسیدند که باید میان طرفین جنگ (دو دولت ایران و عراق) در جبهه و پشت جبهه صلح برقرار کرد (مانند صفین) و حاضر به نبرد با متجاوز و ستمگر نمی‌شدند (همان قسمت نقطه‌چین و حذف شده آیه در متن کتاب) سرنوشت جنگ چه می‌شد؟ نه‌تنها ایران موفق به پس‌گرفتن زمین‌های اشغال شده نمی‌شد بلکه زمین‌های بیشتری را هم از دست می‌داد.

۵- نتیجه اینکه تنها راه برطرف کردن ستم و تجاوز همان قسمت حذف شده از آیه است (شناخت متجاوز و ستمگر که به کار خود ادامه می‌دهد و مقابله با او) زیرا راه حل اوّل یعنی اصلاح بین دو طرف نتیجه نداده است.

۶- روش حذف یا جابه‌جایی کلمه یا جمله‌ای که "تحریف لفظی" است و همچنین تحمیل معنای دیگری غیر از معنای مورد اراده صاحب کلام "تحریف معنوی" در قرآن به شدت تقبیح شده و برای تحریف قرآن کیفرهای سخت دنیوی و اخروی درنظرگرفته شده است.[1]

همین معنا با تعبیر کتمان ما انزل الله نیز در قرآن آمده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾» (بقره ۲).

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «منظور از «کتمان» در آیه شریفه هر نوع اخفایی است

۱- سوره بقره ۲ - آیه ۷۵؛ سوره نساء ۴ - آیه ۴۶؛ سوره مائده ۵ - آیه ۱۳

اعم از اینکه اصل آیات الهی از انظار مردم اخفا شود، یا دلالت آنها را بر معارف و احکامی که دربردارند به وسیله تأویل و توجیه اخفاء کنند.»[1]

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این کار کیفر تلخی دارد که حتی توبه هم آن را برنمی‌دارد، بلکه اصلاح و تبیین هم لازم است.

◄ یک مورد دیگر مربوط به آیه ۴۵ از سوره نور است:

«*درکنار نسبیت زمان و مقیاس نامناسب انسان برای سنجش، قرآن کریم به موازات، نگاهی ژرف به* ***فرایند تکاملی*** *خلقت نیز داشته و آن را بیش از هزار سال پیش از* ***چارلز داروین*** *ارائه کرده است:*

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (نور ۲۴ ، ۴۵)

و خداوند همه موجودات را از آب آفرید برخی از آنها بر روی شکم می‌خزند برخی بر روی دو پا و برخی بر روی چهار پا می‌روند (می‌بینید) خداوند آن‌طور که بخواهد (و تقدیرش ایجاب کند) می‌آفریند (و بدانید که خداوند بر هر کاری قادر است.)» صفحه ۱۵۲

همان‌طور که ملاحظه می‌شود کلمه «دابّه» به موجودات ترجمه شده است که در هیچ ترجمه و تفسیری حتی در هیچ لغت‌نامه‌ای چنین معنی را برای این واژه نمی‌یابیم.

در ترجمه المیزان عبارت «کل دابّه» به «همه جنبندگان» ترجمه شده و در متن تفسیر چنین توضیح داده شده است:

«این نیز بیان دیگری است برای رجوع امر به مشیّت خدایتعالی و بس، چه او تمامی **جانداران** را از آبی خلق می‌کند ...».[2]

آیه دیگری که در همین راستا در کتاب، مورد استفاده قرار گرفته چنین است:

«*خلقت آب خود زمینه‌ساز خلقت دیگر موجودات است و قرآن شریف این را زیبا و شیوا بیان کرده است: (" ... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ..."انبیاء ۲۱ ، ۳۰)*» صفحه ۱۳۳

در اینجا هم آب منشأ خلقت **موجودات** شناخته شده است.

توضیح علامه طباطبایی در این مورد چنین است:

«... آب دخالت تامی در هستی **موجودات زنده** دارد، همچنان‌که در آیه ۴۵ سوره نور، همین مضمون را آورده فرمود: (والله خلق کل **دابّه** من ماء، خداوند **هر جنبنده** را از آب آفرید ...)[3]».

در ادامه بررسی‌ها کاملاً مشخص شد چرا «دابّه» به «موجودات» و «کل شیء حی» به «دیگر موجودات» ترجمه شده است. خود کتاب این موضوع را کاملاً روشن بیان می‌کند:

۱- علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد ۱، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ص ۵۴۹.

۲- علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، جلد ۱۵، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، صفحه ۱۷۰ و ۱۹۵.

۳- علاّمه سیدمحمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد ۱۴، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، صفحه ۳۸۹ و ۴۲۲.

«قرآن سرآغاز پیدایش موجودات را بر روی کره زمین از آب بیان می‌کند که از آن منبع، به تدریج، در کنار موجودات دریایی، خزندگان و دیگر حیوانات پدید آمده‌اند (← نور ۲۴، ۴۵).

اگر کسی به این شناخت برسد و بعد بگوید که آقا اینکه همان نظریه تکامل (Evolution) چارلز داروین است... ، گرچه درست گفته، امّا در این مقایسه از قلم می‌افتد که قرآن بیش از ۱۰۰۰ سال قبل از داروین این را فرموده است و این در کنار بسیاری از تئوری‌های دیگر قرآنی که در این کار تشریح شده‌اند، قابل توجه و معیار ارزیابی است.» صفحه ۹۴۵

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این نظر که پیدایش **همه موجودات** بر روی کره زمین از آب می‌باشد همان فرضیه داروین است. حال برای آنکه نظر قرآن که «خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفرید.» و «هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم.» با نظر داروین انطباق پیدا کند این تغییرها در ترجمه انجام شده است تا امتیاز و افتخاری برای قرآن فراهم شود که ۱۰۰۰ سال قبل از داروین این نظر را داده است!!

حال نظر تفسیر نمونه دومین تفسیر منتخب مورد استفاده کتاب را در این خصوص مطالعه کنیم که کتاب تصریح دارد که مفسر با شجاعت بیشتری به آن پرداخته است:

«و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید، ...» و پس از ارائه چند نظر توضیح می‌دهد:

«بعضی از طرفداران تکامل انواع برای اثبات فرضیه خود روی این آیه تکیّه کرده‌اند ولی ما ثابت نبودن این فرضیه را در جلد ۱۱ از صفحه ۸۱ به بعد ذیل آیه ۲۶ سوره حجر شرح داده‌ایم، این نکته نیز قابل توجه است که اصولاً نباید آیات قرآن را با فرضیه‌ها تطبیق کرد چرا که آیات قرآن حقیقت ثابتی دارند و فرضیّه‌های علمی متغیرند.[۱]»

ملاحظه می‌شود که در این زمینه هم نظر کتاب برخلاف دومین منبع تفسیری منتخب است و رد فرضیه داروین توسط بسیاری از دانشمندان ثابت نبودن فرضیه‌های علمی را تأیید می‌کند.[۲]

چند نکته قابل توجه:

۱) با توجه به اینکه در کتاب، «تکرار پذیری» و «ابطال پذیری» مهم ترین ضابطه ارزیابی علمی معرفی شده است که به آن خواهیم رسید، آیا فرضیه تکامل انواع داروین تکرار پذیر و ابطال پذیر است که اصولا بتواند مورد بررسی علمی قرار گیرد؟

۱- آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۵۰۷ و ۵۰۹.

۲- دکتر سیدحسین نصر در دانشگاه هاروارد فیزیک، زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی خوانده و بر دانش زیست‌شناسی مسلط است. او که از شاگردان ممتاز علامه طباطبایی و آیت الله قزوینی بوده در یک تحلیل عالمانه اظهار می‌دارد که تئوری تکامل برعکس همه نظریه‌ها یک ایدئولوژی است نه یک علم متعارف. او نشان می‌دهد که چرا نظریه تکامل ستون خیمه مدرنیسم است و اگر این ستون سقوط کند، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنابراین به مانند یک ایدئولوژی با آن رفتار می‌شود، نه یک تئوری علمی که به اثبات رسیده است. به طوری که اگر یک استاد زیست‌شناسی در دنیای انگلوساکسون طبق زمینه‌های کاملاً علمی با نظریه تکامل مخالفت ورزد موقعیت شغلی خود را از دست می‌دهد و ... . دکتر نصر از نظر علم زیست‌شناسی نظریه داروین را رد می‌کند و هم تنافی آن با اسلام و اصل توحید را اثبات می‌کند (نشریه رهیافته شهریور ۱۳۹۵).

۲) عبور از آیات متعدد قرآن در مورد خلقت دفعی آدم (ع) و استناد به دو آیه آن هم با تغییر معنی آنها مغایر با روش علمی است و با اخلاق علمی ـ پژوهشی نیز منافات دارد. همچنین نادیده‌گرفتن استدلال ها و کتاب‌های متعدد دانشمندان غیر مذهبی غربی در ابطال و رد فرضیه تکامل انواع که در دنیای امروز به راحتی قابل دسترسی است نشان‌دهنده برخورد عقیدتی کتاب با این نظریه است.
۳) همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد نسبت دادن آنچه را خداوند نفرموده به او، به تعبیر قرآن افتراء علی الله است که کیفر شدیدی دارد و تغییر معنی آیاتی از قرآن «تحریف معنوی» است.
۴) با این توضیحات این سؤال بیشتر اهمیت پیدا می‌کند که چرا کتاب اصرار دارد حتی با تغییر معنی آیاتی از قرآن، نظر قرآن را همان نظر داروین بداند که هزار سال قبل از او ارائه شده است. یافتن پاسخ این سؤال، بسیار مهم و در عین حال پاسخ سؤالات دیگر و روشن شدن بعضی ابهامات می‌باشد.

قابل توجه اینکه:

در مقدمه کتاب آمده است:

«.... مخصوصاً در درجه اوّل تفسیر المیزان و در مرحله بعد تفسیر نمونه .... مورد استفاده قرار گرفتند .... روشن است که مفسران بزرگی چون استاد محترم حضرت آیت الله طباطبایی و حضرت آیت الله مکارم شیرازی (و همکارانشان!) زحمات بسیار بیشتری برای آن کار متحمل شدند و زمان بیشتری از عمر خود را صرف چنین امر خیری نمودند که بدون زحمات این بزرگان ما هرگز به فهم قرآن نمی‌رسیدیم» و در ادامه ضمن قدردانی از مترجم المیزان *«بدون زحمات ایشان بهره‌مندی از آن منبع علمی برای فارسی زبانان نامسلط به زبان عربی (مانند نویسنده) ممکن نمی بود.»* صفحه ۲۸، ۲۹

اگرچه این اظهارات به خواننده کتاب دلگرمی می‌دهد که استفاده از حاصل زحمات و تخصص مفسرین بزرگ می‌تواند تا اندازه زیادی جای خالی تخصص را در کتاب پرکند امّا به طوری که دیدیم و باز هم خواهیم دید در بسیاری از موارد ترجمه واژه‌ها و برداشت از آیات هیچ ارتباطی با متن ترجمه یا تفسیر کتاب‌های تفسیر مورد استفاده ندارد و بعضاً حتی در هیچ لغت‌نامه یا دیگر کتاب‌های تفسیر یافت نمی‌شود. نمونه بارز آن ترجمه واژه «دابّه» به «همه موجودات» است.

بخش دوّم: منشأ اصلی قرآن

در کتاب تصریح شده است که قرآن منبعی فوق بشری دارد:

«چنین دانشمندانی خوب می‌فهمند که این کتاب (قرآن) بدون کمترین تردید، توسط یک انسان، حتی در بالاترین حد دانش، تولید نشده و منبعی فوق بشری دارد.

- *كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود ۱۱، ۱ . ...).*
- *وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (حج ۲۲، ۵۴ ...).*

*بنابراین برای یک انسان **منصف، واقع‌بین** و خردمند تردیدی نمی‌ماند که قرآن از منبعی الهی به رسول اسلام (ص) منتقل (وحی) شده است؛ آن هم به علت **شایستگی وحی** که قبلاً تشریح شد.»* صفحه ۳۸۲

در همین راستا متن زیر از انجیل به سه زبان انگلیسی، آلمانی و فارسی آورده شده است:

«۱۲. من هنوز بسیار چیزهای دیگر دارم که بگویم، ولی شما حالا نمی‌توانید تحمل کنید (بفهمید).

۱۳. ولی، وقتی او، آن روح حقیقت بیاید، او شما را به تمام حقیقت هدایت خواهد کرد. زیرا او از جانب خودش سخن نخواهد گفت، بلکه هر چه را می‌شنود آن را خواهد گفت، او از آینده نیز به شما خبر خواهد داد.

۱۴. هم او مرا تصدیق خواهد کرد؛ زیرا از همان منبع من می‌گیرد و به شما می‌دهد.

(کتاب مقدس، عهد جدید، یوحنا، فصل ۱۶، جملات ۱۲- ۱۴)» صفحه ۳۷۵

همین‌طور:

«من می‌خواهم برای آنها یک پیامبر مانند تو از برادرانشان به ظهور برسانم و کلمات خود را در دهان او بگذارم و به آنها بگوید، همه آنچه را که من به او دستور می‌دهم.

(عهد عتیق، کتاب ۵ موسی، فصل ۱۸)» صفحه ۳۷۶

همزمان با این تصریح روشن و متقن، موارد متعددی در کتاب غیر از این را بیان می‌کند.

به چند نمونه مربوط به شناخت پیامبر (ص) از طبیعت و کسب تجربیات ایشان اشاره می‌شود:

◄ *«وقتی خورشید غروب می‌کرد، روز به پایان و به رمه پیام آرمیدن **(اذا سجی)** می‌رسید. **تنهایی** او و همزمان آزادی ادراک و فکر او بیشتر، و متوجه آسمان می‌گردید. ابتدا در افق مغرب، رنگ‌آمیزی زیبای **شفق** جلب نظرش را می‌کرد و آنقدر تحت تأثیر آن عظمت قرار می‌گرفت که بعدها به آن سوگند خورد (**فلا اقسم بالشّفق**، انشقاق ۸۴، ۱۶).»* صفحه ۲۸۵

۱- همان‌طور که ملاحظه می‌شود در اینجا یادکننده سوگند مشخصاً پیامبر (ص) معرفی شده است که پس از تحت تأثیر قرار گرفتن عظمت الهی سوگند یاد می‌کند. در صورتی که اگر بپذیریم که «او از جانب خودش نگفته بلکه هر چه را شنیده است گفته است.» دیگر نمی‌توان سوگند خوردن را به او نسبت داد.

۲- این در حالی است که تفسیر المیزان و سایر تفاسیر، سوگند خورنده را خداوند متعال می‌دانند و هیچ کدام، آن را به پیامبر (ص) نسبت نمی‌دهند.

◄ *«آیات بعد در همین سوره **ق** باز نشان می‌دهند که در ادامه این حالات و ادراکات، خلقت زمین، کوه‌ها، آب و ... مورد توجه و تعمق بوده است که بعداً توجه مردم را به آن جلب می‌نموده است. این ادراکات الهی و عرفانی و انتقال آن به مردم گرچه به تدریج و جزء جزء در طول سوره‌ها و آیات مختلف، از آغاز بعثت شکوفه می‌زد و چون گل‌های معطر و مطبوع، به قلب انسان خداجو نفوذ و او را مجذوب آن عظمت می‌نمود، (تا به امروز می‌کند و همیشه خواهد کرد)، امّا در چند سوره همچون درختی پربار انسان‌ها را در زیر سایه خود گرفته و از میوه سرشار خود بهره‌مند می‌سازد که ذیلاً **مجدداً** از برخی از این میوه‌های خوش‌طعم بهره می‌گیریم.*

در این حالات عمیق و رنج از عدم ادراک این عظمت توسط مردم و مسیر غلط آنها، در تلاش برای جلب توجه آنها به آن عظمت، باز در همان راستا می‌فرماید: » صفحه ۸۵۸

و در ادامه یازده آیه از شش سوره قرآن ذکر می‌شود.

متن کاملاً روشن است و نیازی به توضیح ندارد. تنها جهت یادآوری تذکر داده می‌شود که این حالات و ادراکات الهی و عرفانی و انتقال آن به مردم و گل‌های معطر و میوه‌های سرشار که از آن در قالب آیات قرآن بهره می‌گیریم، با ادعای اول این بخش که قرآن منبع فوق بشری دارد و پیامبر **جز آنچه به او گفته شود نمی‌گوید** تناقض دارد.

◄ مورد دیگر مربوط به آخر دو آیه ۳۳ سوره انبیاء و ۴۰ سوره یس است.

*«اینکه آن حضرت (ص) **فقط** در ایام ماه رمضان و «**تحنّث**» آنجا [غار حرا] بوده‌اند، از آن نظر کمتر قابل پذیرش به نظر می‌رسد که برای مشاهده ستارگان و اجرام آسمانی کم‌وبیش تمام دوران سال لازم است تا بتوان گفت: «کل فی فلک یسبحون».»* صفحه ۲۹۳

قابل توجه است که از یک طرف به استناد قرآن و ترجمه کتاب مقدس با سه زبان تأکید می‌شود که قرآن کلام خداست و هر چه به پیامبر (ص) گفته شود همان را می‌گوید از طرف دیگر پیامبر (ص) باید یک سال به مشاهده ستارگان و اجرام آسمانی بپردازد تا بتواند بگوید: «کل فی فلک یسبحون».

◄ در خصوص کسب اطلاعات پیامبر (ص) و اندیشیدن در مورد چین‌خوردگی‌ها و لایه‌های زمین:

*«او در تپه‌ها و کوه‌های اطراف، آثار مشهود **چین‌خوردگی**‌ها و تغییرات لایه‌های زمین از افقی تا مایل به عمودی را می‌دید، **تکتونیک** آنها را درک می‌کرد و درباره آن می‌اندیشید (← خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ، واقعه ۵۶، ۳). پاورقی ۱۶۳ : در سفر حج تمتع، در سال ۱۳۷۲، در بررسی‌های محیط اطراف، این پدیده نیز قابل مشاهده بود.»* صفحه ۲۸۴

۱- اولین موضوع قابل توجه اینکه آیه «خافضه رافعه» مربوط به سوره واقعه و در توصیف قیامت است.
توضیح علامه طباطبایی: «باید گفت که این تعبیر کنایه است از اینکه قیامت نظام عالم را زیر و رو می‌کند.»[1]
روشن است که این شرایط هیچ تشابهی با تغییر لایه‌های زمین و تکتونیک آنها ندارد.

۲- در کتاب هم سوره واقعه با ذکر ۶ آیه اوّل آن (شامل همین آیه) به‌عنوان اولین سوره از سوره‌هایی که به‌طور خاص وقایع روی زمین را در قیامت مطرح کرده‌اند آورده شده است (صفحه ۳۶۸).

◄ چند مورد دیگر نیز مربوط می‌شود به شناخت پیامبر نسبت به پدیده‌های طبیعی از جمله:

- *«او به انواع بادها، انواع ابرهای نازک تا «**گل کلمی**» باران‌زا (Cumulus) توجه داشت و می‌دانست*

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۲۳۲.

هر کدام از آنها چه می‌گویند و پیام‌آور چیستند (← وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲)... فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا (۴) (ذاریات ۵۱) ... سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ ... (اعراف ۷، ۵۷).

- *به موازات رستن گیاهان («... فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ...» انعام ۶، ۹۵)، رفتار حیوانات، حشرات، از جمله زنبور عسل و ... توجه او را جلب می‌کردند.*
- *فراتر از آن، ادراک او به قدری ظریف و حساس بود که زبان تمام پدیده‌ها، حتی اندام‌های بدن را نیز ادراک می‌کرد. وقتی بعداً می‌فرماید:*

حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) (فصلت ۴۱).» صفحه ۲۸۵- ۲۸۴

(البته این دو آیه مربوط به شرایط رستاخیز است و نه این دنیا).

«در این ارتباط، ایشان، با آن ادراک فوق‌العاده، هوش سرشار و تفکر عمیق و با پشتوانه الهی و زمینه‌سازی خالق، ابتدا از طریق گفت و شنود و فرهنگ زبانی (Oral Culture)، مطالب زیادی در مسیر درک عظمت الهی و حقایق لازم در آن مسیر به‌دست می‌آوردند. امّا با وصف این روش کسب دانش از طریق گفت‌وشنود، از تشنگی ایشان در جهت کسب دانش بیشتر، کاسته نمی‌شد، بلکه افزایش می‌یافت و هر روز بیشتر حس می‌کردند که یک منبع مهم دانش، کتاب‌های علمی و دینی هستند و برای دستیابی به شناخت بیشتر، خواندن آنها لازم است. بالاخص وقتی آن کتاب‌ها توسط دانشمندان یا کشیشان به ایشان نشان داده می‌شد، آتش عشق به خواندن آنها برافروخته و ایشان به یادگیری خط برانگیخته می‌شدند.» صفحه ۳۲۹

در این مورد توجه به چند نکته ضروری است:

۱- در همان مقدمه کتاب آمده است که قرآن «*تاکنون براساس **ضوابط علمی** (و نه اعتقادی) از جانب دانشمندان، کمتر مورد بررسی قرار گرفته، روش‌های عوام‌پسندانه به‌کار برده شده، موجب کاهش ارزش آن گردیده است به این علت در این کار، از روش تأیید اعتقادی از پیش پرهیز شده است.*» صفحه ۴۶

۲- در ارتباط با موضوع، از تفسیر المیزان، تفسیر منتخب درجه اوّل کتاب، ترجمه و تفسیر آیه: «وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (انعام ۶، ۱۰۵)» به این شرح است:

«بدینسان آیه‌ها را گوناگون می‌کنیم که نگویند درس گرفته‌ای و آن را برای گروهی که دانایند بیان می‌کنیم."

و تفسیر آن: «ما آیات را به عبارات گوناگون و بیانات مختلفی گوشزد می‌کنیم برای هدف‌هایی که در نظر داریم، و از آن جمله یکی این است که این بدبخت‌ها بدبختی خود را تکمیل نموده تو را به این معنا متهم کنند که تو این معارف و آیات را نزد بعضی از اهل کتاب خوانده و از او یاد گرفته‌ای.»[1]

تفسیر نمونه هم به‌عنوان دومین تفسیر منتخب برای تألیف کتاب، در ذیل همین آیه و نیز آیه ۱۰۳ از

۱- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد ۷، صفحه ۶۱۲ و ۴۶۴.

سوره نحل با یک بررسی مبسوط و مستدل نشان می‌دهد که تهمت به پیامبر (ص) از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری هرگز نمی‌توانسته با واقعیت انطباق داشته باشد.

◄ مورد دیگر نقش تجربیات شخصی پیامبر در شکل‌گیری آیات قرآن است:

«در کنار تجربیات سفر (و حوادث آن، مثلاً بر روی کشتی) پاورقی ۱۶۸: تأکید مکرر (بیش از ۱۰ بار) بر امر و نیروی الهی در حرکت کشتی، خطرات در شرایط طوفانی و روی آوردن به خدا در هنگام آن خطرات، بر تجربه زیستی عمیق شخصی در این زمینه دلالت می‌کنند که به نظر می‌رسد در بیان سرگذشت آن رسول گرامی (ص) توسط نگارندگان و مفسران کمتر مورد توجه قرار گرفته است.» صفحه ۲۸۹

باید توجه داشت که:

۱- چون رابطه آیات با تجربیات شخصی پیامبر (ص) به عنوان یک اصل کلی ضروری و مسلم فرض شده است لذا وقتی در تاریخ پیامبر (ص) و تفاسیر، اثری از سفر دریایی پیامبر (ص) یافت نمی‌شود، به جای تردید در آن فرض مسلم به نگارندگان و مفسران نسبت کم‌توجهی داده می‌شود. با مراجعه به منابع متعدد و معتبر[1] و استعلام از افراد متخصص و آگاه مسلم شد که پیامبر (ص) اصلاً سفر دریایی نداشته‌اند و اصل فرض، نادرست و سفر یک ذهنیت بوده که هرگز وجود خارجی نداشته است.

۲- این قضاوت و نتیجه‌گیری که محصول استفاده از روش قیاس است به لحاظ غیر واقعی بودن اصل کل (مفروض) پاسخ نمی دهد. همینطور استفاده از روش استقراء هم نمیتواند «نقش تجربیات شخصی پیامبر (ص) در شکل گیری آیات قرآن» را نتیجه دهد؛ زیرا همانطور که دیدیم بخشی از آیات مورد بررسی مربوط به قیامت است و به طوری که در ادامه توضیح خواهیم داد کلا موارد مطرح شده صرف ادعاست. خصوصا که مورد کشتی هم خلاف آن را اثبات می کند.

۳- همین یک مورد کافی است که در مورد استفاده از روش قیاس در سایر موارد مشابه نیز تجدیدنظر شود. همچنین اینکه بیش از ۱۰ آیه قرآن در خصوص کشتی و امور مربوط به آن است بدون اینکه پیامبر (ص) سفر دریایی داشته باشد پس می‌توان نتیجه گرفت که سایر آیات در مورد ابر، باد، باران، شفق، یسبحون و... می‌تواند بدون ارتباط با تجربیات شخصی پیامبر (ص) باشد.

۴- اگر بر فرض ده‌ها سفر دریایی برای پیامبر (ص) در تاریخ ثبت شده بود باز هم نمی‌توانست دلیلی بر تجربه زیستی پیامبر (ص) در شکل‌گیری این آیات باشد زیرا فراموش نکرده‌ایم که طبق متن کتاب، قرآن منبعی فوق بشری دارد و پیامبر از جانب خودش سخن نخواهد گفت بلکه هر چه را می‌شنود همان را خواهد گفت (صفحه ۳۷۵ و ۳۸۲).

۱- از جمله: تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمود آیتی، دکتر ابوالقاسم گرجی (تجدیدنظر و اضافات)، سفرهای پیامبر (ص). انتشارات دانشگاه تهران

۵- موضوع کم‌توجهی نگارندگان و مفسران به سفرهای دریایی پیامبر (ص) مرا به یاد نوشته آقای «کوئومو-جو» انداخت که درباره جامعه برده‌داری چنین می‌نویسد:

«یک مرحله برده‌داری دارای ضرورت مطلق است و حال آنکه متون در این باره تقریباً خاموش‌اند. باید باستان‌شناسی را به حرف زدن واداشت.»[۱]

۶- توصیه قرآن می‌تواند مانع نتیجه‌گیری‌هایی مانند ارتباط سفر دریایی پیامبر با آیات مربوط کشتی شود: ۱) مبنا قرار ندادن گمان (نجم ۵۳، ۲۸)، ۲) سخن استوار گفتن (احزاب ۳۳، ۷۰)، ۳) استدلال مبتنی بر علم (آل عمران ۳، ۶۶).

در مورد این آیات منتخب ذکر شده و سایر آیات مشابه آن توجه به چند نکته ضروری است:

۱- در کتاب آمده است که بررسی قرآن کریم براساس ضوابط علمی مورد تأکید قرار گرفته است:

*«در حالی که ارزش و اعتبار قرآن، فراتر از شیوه نگارش زیبایش، مخصوصاً در محتوای علمی آن می‌باشد که تاکنون براساس **ضوابط علمی** (و نه اعتقادی)، از جانب دانشمندان، کمتر مورد بررسی قرار گرفته، روش‌های عوام‌پسندانه به‌کار برده شده، موجب کاهش ارزش آن گردیده است. به این علت در این کار، از روش تأیید اعتقادی از پیش، پرهیز شده است.*

اما طبعاً این روش با انتظارات برخی از پیروان دین، ناسازگار است و آنها که فقط به دنبال تأیید چشم بسته‌اند، گاه ممکن است در آغاز احساس ناخوشایندی به‌دست آورند.

*تقریباً در همین راستا، یک **محدودیت روشی** دیگر نیز وجود دارد: روشی که تاکنون برای بررسی خدا، رسول (ص) و قرآن کریم به‌کار رفته، عموماً نگاه و **رویکردی از پائین به بالا** بوده است. رویکردی که در آن قرآن و رسول (ص) در حد غیرقابل دسترسی، بالا برده شده‌اند. این روش طبعاً امکان هیچ نوع بررسی و ارزیابی علمی را نمی‌دهد.»* صفحه ۴۷- ۴۶

همچنین در ادامه:

«لذا با این روش اعتقادی از پائین به بالا فقط می‌توان مسلمانانی که خواه ناخواه به اسلام اعتقاد دارند را جذب نمود اما نه دانشمندان و افکار متفکر تیزبین هوشیار را که در جستجوی حقیقت هستند و قرآن درست اینان را در رأس مخاطبان خود قرار داده است.» صفحه ۴۸

حال که به طور کامل از هدف کتاب آگاه شدیم باید ببینیم آیا آیات مورد استفاده در این بخش بر اساس ضوابط علمی بررسی شده است؟ قابل توجه است که کتاب ضابطه مهم علم را "تکرار پذیری" و در ادامه آن "ابطال پذیری" می داند که در بخش پنجم به آن اشاره خواهد شد. در حالی که بعضی از این آیات مربوط به قیامت هستند (و اصلا اتفاق نیفتاده اند که بتوانند تکرار و ابطال شوند)؛ اما به امید پذیرش "دانشمندان و افراد متفکر تیزبین هشیار" مطرح می شوند.

حال ببینیم کدام یک از گزاره‌ها، ادعاها یا عقیده‌هایی که در مورد آیات مندرج در این بخش استفاده

۱- علی خنجی، تاریخ ماد، ص ۲۸.

شده است علمی است؟ برای مثال:

- برای گفتن «کل فی فلک یسبحون» کم و بیش یک سال مشاهده ستارگان و اجرام آسمانی لازم است (صرف‌نظر از اینکه آیه نقل شده قول خداست نه پیامبر). پس پیامبر بیش از ماه رمضان در حراء بوده‌اند.
- برای ادعای اینکه پیامبر (ص) از دیدن آثار مشهود چین‌خوردگی‌ها و تغییرات لایه‌های زمین تکتونیک آنها را درک می‌کرد (قبلاً توضیح داده شد که اساساً آیه مربوط به شرایط رستاخیز است).
- پیامبر به انواع بادها، انواع ابرهای نازک تا "گل کلمی" توجه داشت و می دانست هر کدام از آنها چه می گویند و پیام آور چیستند.
- ادراک پیامبر (ص) به‌قدری ظریف و حساس بود که زبان تمام پدیده‌ها، حتی اندام‌های بدن را نیز ادراک می‌کرد. (همانطور که دیدیم آیه مورد استناد نیز مربوط به قیامت است.)
- وجود بیش از ده آیه در مورد حرکت کشتی و شرایط آن و **لزوم** ارتباط آن با تجربیات زیست محیطی عمیق پیامبر (ص) هم مشخص شد که ایشان اصولاً سفر دریایی نداشته‌اند.
- پیامبر (ص) در هر زمان از سال می‌توانستند از جایگاه ستارگان تشخیص دهند که به طور تقریبی در چه زمان از نیمه شب هستند و چقدر تا صبح باقی است (صفحه ۱۰۷).
- پیامبر (ص) شرایط کامل یک دانشمند و کاشف برجسته را داشته‌اند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این نمونه‌ها گزاره‌های خبری هستند که جنبه ادعایی دارند و از عقیده شخصی نشأت می‌گیرند و خود نیاز به اثبات دارند. برای درستی این گزاره‌ها چه دلایل علمی وجود دارد که دانشمندان و متفکران تیزبین و هوشیار را جذب کند. اولین سؤال آنها در مورد دلایل صحت این گزاره‌ها خواهد بود و بعد طلب مستندات علمی آن.

ذهن جوّال و همچنین قدرت تجسم بالا اگرچه لازمه نوآوری، دستاوردهای تازه و کشفیات جدید است امّا برای توضیح و توجیه رفتار و افکار و احساس انسان ها می تواند با واقعیت فاصله زیادی ایجاد کند.

استفاده از جملاتی مانند اینکه: «این موضوع را کسانی می‌فهمند که لذت آن را چشیده باشند.» یا «علما و خردمندان می‌دانند که ...» اگرچه برای جلب اطمینان مخاطب میتواند مؤثر باشد امّا هرگز جای استدلال منطقی و علمی را نمی‌گیرند.

۲- اینکه از زمان پیامبر (ص) تاکنون اکثریت قریب به‌اتفاق غیرمسلمانانی که نابغه بودن پیامبر (ص) هوش سرشار و دانشمند بودن او را محور قرار داده‌اند با این هدف بوده که پیامبر (ص) را مانند یک دانشمند معمولی معرفی کنند که گفته‌هایش مانند آنان با تکامل و تحول دانش، قابل از اعتبار افتادن است و هیچ امتیازی با آنان به لحاظ ارتباط با خالق از طریق وحی ندارد.

در این صورت برداشت‌های سلیقه‌ای نادرست از قرآن امکان‌پذیرتر و موضع‌گیری‌های خلاف و نفی بخش‌هایی از قرآن آسان‌تر می‌شود. در بخش‌های بعد توضیح بیشتری در این زمینه داده خواهد شد.

بخش سوّم: برداشت‌های نادرست از بعضی آیات

در این بخش به برداشت‌هایی از قرآن اشاره می‌شود که از نظر لغوی یا مفهومی درست نیستند و بعضاً از ذهنیت خاصی نشأت می‌گیرند. به‌عنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

- یک موضوع مربوط می‌شود به هم وزن نبودن آیات قرآن و یکسان نبودن آنها از نظر جامعیت و قابلیت هدایت:

«اما این آیات با اینکه همه ارزشمند و بیانگر خالص بودن آن منبع علم الهی هستند، همه با هم، هم وزن و از نظر جامعیت و قابلیت هدایت یکسان نیستند:

*مثلاً اگر در سوره و آیه‌ای درد دل جانکاه آن رسول گرامی (ص) مطرح و در رابطه با شخص مقابل، در اوج دردمندی طاقت فرسا، احساس درونی‌اش با تقابلی برخاسته از زبان فرهنگ مکان و زمان (تبت یدا، معتد اثیم؛ زنیم، فقتل کیف قدّر) بیان می‌شود، این علامت **زشتی اجتماعی** نیست که ما آن را قبیح بدانیم، نخواهیم در آن باره صحبت کنیم و آن را با بیان زیباسازی مصنوعی (مثلاً در تفسیر سوره تحریم) بازگو کنیم. این حالات واقعی دردمندانه و علامت خلوص و صداقت آن رسول امین نازنین (ص) و ناب بودن این منبع الهی است.*

اما وقتی به عظمت قرآن سوگند می‌خورد و می‌فرماید که قرآن منبع ذکر، پند و حکمت است.

*(.. **و القرآن ذی الذکر** ص ۱،۳۸)، ... روشن می‌سازد که منظورش آن نیست تا ما از متشابهات الگو بگیریم (و بگوییم: معتد اثیم، زنیم ...) و بعد بگوییم که رسول (ص) خود از این الفاظ استفاده کرده، در قرآن آمده است که **لقد کان لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنه** ... .» صفحه ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵*

و در ادامه توضیحات مبسوطی در مورد متشابهات و محکمات داده شده است و باز در ادامه به مدل دشمنان اسلام اشاره شده که تلاش می‌کنند تا پیشوایان اسلام را در همه ممالک به کارهایی مجبور سازند،

- نگاه و جهت‌گیریشان به زمان گذشته باشد.
- بر متشابهات به‌عنوان الگوی رفتاری تأکید کنند و از آن طریق
- قالب فرهنگی اعراب بدوی را الگو گیرند.
- مردم را بدان‌سو توصیه نمایند، در نتیجه
- جوانان تحصیل‌کرده و افراد اهل فکر از دین رویگردان شوند (صفحه ۱۰۰۸).

اساس این برداشت‌ها برمی‌گردد به موضوع بخش دوم این نوشتار (منشأ اصلی قرآن). در این بخش دیدیم که چگونه کتاب، آیات قرآن را محصول تجربیات پیامبر (ص) می‌داند. در اینجا هم آیات مورد اشاره نتیجه تقابل ایشان با اشخاص معاند بوده است.

در این مورد نیز باید توجه داشت که:

۱- اساتید تفسیر که در کتاب به نظرشان استناد شده است و سایر مفسرین، این آیات را تقابل پیامبر با شخص مقابل ندانسته و کلام را نه کلام پیامبر بلکه کلام خدا می‌دانند. همان‌طور که قبلاً هم کتاب از تورات و انجیل نقل کرده بود که: (خداوند می‌فرماید پیامبری که خواهد آمد از پیش خود سخن نمی‌گوید

بلکه هر آنچه را به او بگویم می‌گوید ....).

۲- همه آنها آن صفات مورد اشاره را نه دشنام بلکه صفت واقعی آن اشخاص دانسته‌اند.

◄ مورد دیگر آیه ۱۱۴ از سوره طه است:

«از طرف دیگر، در این فرایند انتقال دانش الهی، با توجه به:

- شدت علاقه حضرت (ص) در کسب آن دانش و همچنین
- *بحران مسائل جامعه آن روز و مردمانش که ایشان با آن روبه‌رو می‌شدند، گاه ممکن بود این خطر را به‌وجود آورد که آن حضرت تحت آن فشار، پیش‌تر از انتقال وحی به ایشان، نظری از جانب خود اظهار نمایند. لذا این تذکر داده می‌شود که عجله مکن در بیان قرآن، قبل از آنکه به تو وحی شود:* ***فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا*** (طه ۲۰، ۱۱۴).

سپس در قسمت دوّم آیه شریفه، نکته بسیار مهم دیگری را می‌فرماید: ***و بگو پروردگارا علم مرا بیشتر کن!*** *... .*

*به بیان ساده و خودمانی مفهوم آیه فوق آن است که "***عجله مکن در بیان قرآن تا به موقعش وحی بیاید و برای این کار لازم است که از خالق متعال بخواهی علمت را افزایش دهد.***" در پاورقی ۱۹۵: به عبارت دیگر در این آیه مشخص می‌شود که رسول (ص) در ← فرایند کسب علم، به درجات بسیار بالا از علم الهی رسیده بودند و در ایشان ظرفیت باز هم بیشتر محسوس بود. لذا ازآن پس آیات وزین مبتنی بر درجات علمی بالاتر به ایشان انتقال یافت.»* صفحه ۳۳۳

قابل توجه است:

۱- در مورد آیه مورد بحث هم در تفسیر المیزان چنین می‌خوانیم:

«و معنای جمله (من قبل ان یقضی الیک وحیه) این است که قبل از تمام شدن وحی از ناحیه فرشته وحی در خواندن آن جمله عجله مکن. پس این آیه می‌رساند که آن‌جناب وقتی وحی قرآن برایش می‌آمده، قبل از اینکه وحی تمام شود، شروع به خواندن آن می‌کرده و در آیه، آن حضرت را نهی فرموده از اینکه در قرائت قرآن و قبل از تمام شدن وحی آن عجله نکند، پس آیه مورد بحث در معنای آن آیه دیگر است که می‌فرماید: (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ - زبانت را به خواندن آن حرکت مده و عجله مکن جمع‌آوری آن و خواندنش با ماست. پس وقتی آن را خواندیم تو با ما بخوان) (قیامت ۷۵- ۱۸).[۱] »

۲- از آنجا که جای برداشت‌های تازه از قرآن و هر کتاب دیگری باز است برای جلوگیری از هرگونه تعبیر ناسازگار لازم است ابتدا عین متن آیه و ترجمه معتبر آن را ذکر کرد و بعد برداشت جدید را مطرح و رابطه آن را با آیه مورد نظر توضیح داد و قضاوت را به عهده صاحب نظران گذاشت.

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۶.

◄ در مورد تعلیم سحر
پاورقی ۱۸۵ «*حتی می‌فرماید که آموزش سحر نیز مبتنی بر دانش الهی است ... علمکم السحر ... (طه ۲۰، ۷۱ - تکرار در شعرا ۲۶، ۴۹).*» صفحه ۳۱۷

در صورتی‌که اصل آیه چنین است: "قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ..." (طه ۲۰، ۷۱) و در سوره شعرا تا اینجای آیه عیناً مانند سوره طه تکرار شده است؛ و این ***گفته فرعون*** به جادوگران است که به آنها گفت: پیش از آنکه به شما رخصت دهم به او ایمان آوردید؟ در حقیقت او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود برداشت کتاب با معنای آیات ذکر شده هیچ ربطی ندارد.

◄ مورد دیگر مربوط به آیه ۲ از سوره ص است: "بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ"
← «*در این آیه کوتاه، محتوائی بس عمیق نهفته است و بیان می‌کند که علت هدایت‌ناپذیری کافران، **عزت طلبی** آنان است.*

عزت طلبی ← ***هدایت‌ناپذیری***

حالا باید دید که به چه دلیل این‌طور است و چگونه این رابطه تبیین می‌شود؟» صفحه ۵۴۵

در ادامه این سؤال به صورت مبسوط در مورد رابطه این دو توضیح داده می‌شود. در صورتی که کلمه عزت در اینجا به معنای سرکشی و امتناع است. در نتیجه تمام توضیحات و استدلال‌ها ربطی به این آیه ندارد. در ترجمه و تفسیر المیزان در مورد این آیه می‌خوانیم: "که کافران در سرکشی و خلافند".[۱]

و در تفسیر: "کلمه (عزت) به معنای امتناع و زیر بار نرفتن است .... و معنای آیه مورد بحث- و خدا داناتر است- این است که من به قرآن سوگند می‌خورم، که متضمن ذکر و یادآوری است- که تو به طور قطع و یقین از انذارکنندگانی- بلکه آنها که کافر شده از قبول این معنا و پیروی تو امتناع ورزیده و مخالفت کردند."[۲]

با توجه به اینکه ترجمه و تفسیر المیزان، منتخب درجه اوّل تفاسیر، در تألیف کتاب معرفی شده است، دلیلی برای ترجیح معنای دیگری غیر از معنای مشروح در این منبع ذکر نشده است.

◄ موضوع دیگر در مورد تضاد شناختی پیامبر (ص) است:
«← ایشان با آن

- ***وسعت ادراک*** *و* ***عمق تفکر*** *و* ***تمرکز*** *بسیار در این دو زمینه، با آن **قلب** و با آن درجه از **خلوص**.*
- ***آزاد از قید و بندها و هنجارهای اجتماعی و فشارهای ناشی از آن،***
- *از طرق مختلف، مخصوصاً از طریق مشاهده و بررسی اجرام آسمانی و سنجش تغییر موقعیت ستارگان،*

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۲۸۵.
۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۲۸۷.

مثلاً براساس جایگاه سنگ‌های غار حرا و درزهای آن و تعمق درباره آن عظمت، نهایتاً به فهم مبدأ آن رسید و به آن متصل گردید.

*← سپس به مرور زمان (مانند ابراهیم (ع)) در آنچه در بین **مردم** از پرستش و مجموعه **فرهنگ** و هنجارهای مربوط به آن می‌دید، سخت دچار فرایند **تضاد شناختی** می‌شد که کدام درست است و کدام غلط؟*

← او نیز (مانند ابراهیم (ع)) نهایتاً به آنجا رسید که این آن خالق و صانع عظیم است که خورشید و ماه و زمین و انسان و موجودات را آفریده است ...» صفحه ۸۵۷

همان‌طور که در بخش سوم کتاب هم توضیح داده شده است مقصود، نتیجه‌گیری ابراهیم (ع) است که براساس آیات ۷۶ تا ۷۹ سوره انعام، شب هنگام وقتی ستاره‌ای را دید گفت: این پروردگار من است و پس از آنکه غروب کرد گفت من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم.

و پس از دیدن ماه گفت این پروردگار من است اما بعد از غروب کردن آن گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود و همین اتفاق نیز در مورد خورشید افتاد که پس از دیدن آن گفت این پروردگار من است و پس از غروب کردن آن به قوم خود گفت:

من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.

- *«ابراهیم جوان با "قلبی سلیم" (صافات ۳۷، ۸۴) با مشاهده ملکوت آسمان و عظمت ستارگان (صافات ۳۷، ۸۸ و انعام ۶، ۷۵ ب ب) و بعد در نظر آوردن بت ها (طبق معمول فرآیند شناخت) دچار تضاد شناختی گردید (صافات ۳۱، ۹۱ - ۹۲)*
- *ابتدا ستارگان و بعد ماه و خورشید را بر پرستش بت ها ترجیح داد (انعام ۶، ۷۶-۷۸) و*
- *در مراحل بعدی رشد شناختی، به عظمت خالق متعال رسید (انعام۶، ۷۹ - ۸۰) و استدلال های قوی برای اثبات خالق بدست آورد. صفحه ۶۱۷»*

در این زمینه باید توجه داشت:

۱- از یک طرف شرح آن ادراک و عمق تفکر پیامبر (ص) و درک عظمت خلقت و فهم مبدأ و متصل شدن به آن و از طرف دیگر به مرور زمان مانند ابراهیم (ع) دچار تضاد شناختی شدن پیامبر (ص) که آیا بت‌پرستی و مجموعه فرهنگ مردم درست است یا آن خدای باعظمتی که شناخته و به آن متصل شده است؟ قابل توجه این است که شناخت و اتصال قبلاً حاصل شده و ندانستن یا تردید در درست و غلط بودن هر یک بعداً به‌وجود آمده است.

۲- در مورد واقعه دیدن ستاره، ماه و خورشید توسط ابراهیم (ع) و ابتدا تأیید و پس از افول، نفی ربوبیت آنها چند آیه بعد توضیح داده می‌شود که:

" وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ..." (انعام ۶، ۸۳). در واقع این روش استدلالی بوده است که خداوند به ابراهیم (ع) آموخته است که در استدلال با قوم خود از آن استفاده کند نه اینکه ابراهیم (ع) با دیدن اجرام آسمانی ابتدا ستاره و بعد ماه و سپس خورشید را به ربوبیت گرفته و درنهایت، ربوبیت

خداوند را برگزیده است.[1]

◄ یک مورد دیگر مربوط به لزوم چشم‌پوشی از اشتباهات گذشته است:

*«... یکی از قانونمندی‌های حکیمانه قرآن کریم در **حل تضاد چشم‌پوشی از اشتباهات گذشته است**.»* صفحه ۶۲۳

در ادامه سه آیه از چهار آیه‌ای که در مورد این موضوع به آن استناد شده است عبارت‌اند از:

۱- ... إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (نساء ۴، ۲۳).

۲- ... عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ ... (مائده ۵، ۹۵).

۳- ... وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب ۳۳، ۵).

- در آیه اوّل اگر به جای نقطه‌چین در متن چند کلمهِ آیه ذکر شده بود (وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ) مشخص می‌شد که بخش آیه استفاده شده در کتاب در ادامه موارد حرمت ازدواج با محارم است.
"اینکه با دو خواهر [همزمان] ازدواج نکنید مگر آنچه در گذشته انجام گرفته است" و توضیحات آن در تفسیر المیزان آمده است.[2]
- آیه دوّم نیز مربوط به حرمت شکار در حال احرام و دادن کفاره در صورت اقدام به شکار است؛ و اینکه شکارهایی که قبل از نزول این آیه انجام گرفته کفاره ندارد و خداوند آن را عفو کرده است.[3]
- آیه سوّم نیز مربوط به صدا کردن پسر خوانده‌ها به نام پدرشان است و اینکه در مواردی که اشتباهاً یا از روی فراموشی ایشان را به غیر پدرانشان نسبت دهید گناهی بر شما نیست ولی اگر عمداً این کار را انجام دهید گناهکارید و خدا در موارد اشتباه و خطا غفور و رحیم است (مانند قتل عمد و خطا).[4]
- به لحاظ رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌شود.

بخش چهارم: موضع‌گیری‌های خلاف قرآن با توجیهات

در این بخش به آیاتی اشاره می‌شود که صراحتا برخلاف آن موضع گیری شده است.

◄ *«وقتی در مورد سلیمان می‌فرماید که او از خداوند آرزو و درخواست پادشاهی سرزمینی را کرد که تاکنون به کسی نداده است:*

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (ص ۳۸، ۳۵).

برای اهل علم و خرد معلوم است که قرآن کریم می‌خواهد نظام ارزشی پادشاهان آن زمان را به ما نشان دهد که در گرفتن سرزمین بلقیس نیز مشخص می‌شود. ... و در ادامه ... بنابراین از این آیات نباید آن‌طور

۱- این استدلال ابراهیم مانند استدلال او در جریان شکستن بت‌ها است که وقتی از او سؤال کردند آیا تو چنین کاری را انجام دادی گفت از بزرگشان بپرسید اگر سخن می‌گویند و نتیجه آن، سرافکندگی و اعتراف آنها به ناتوان بودن بت‌ها به سخن گفتن و ادامه احتجاج ابراهیم با آنها بود (انبیاء ۲۱، ۶۷- ۶۲).

۲- تفسیر المیزان، جلد ۴، صفحه ۴۱۷- ۴۱۵.

۳- تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۲۲۱.

۴- تفسیر المیزان، جلد ۱۶، ۴۳۲- ۴۳۱.

انگاشت و نتیجه گرفت که پس چون در قرآن این نمونه‌ها آمده‌اند، مورد تأیید قرآن و خالق متعال است. حتی رفتار یوسف (ع) و سلیمان (ع) نیز با رفتار رسول مکرم اسلام (ص) بسیار متفاوت بوده است. و الگویی که قرآن می‌خواهد به ما بیاموزد رفتار آن رسول گرامی (ص) است. لذا آن اساتید محترمی که حضرت رسول (ص) را با آن پیامبران مقایسه کرده‌اند، این نکات را درنظرنگرفته‌اند.» صفحه ۸۲۵

البته آشنایان به قرآن خوب می‌دانند که:

۱- حضرت سلیمان براساس قرآن یک پیامبر و حکمران الهی است که همان‌گونه که به پیامبر (ص) وحی می‌شد به او هم وحی شده است.

- "إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا" (نساء ۴، ۱۶۳).

نه فقط حکومت و پادشاهی را خداوند به او عطا کرده بلکه امکانات بی‌نظیری را هم در اختیار او گذاشته است.

- "وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ" (انبیاء ۲۱، ۸۱).

سلیمان نیکو بنده‌ای بود که خداوند به داوود بخشیده و بسیار بازگشت‌کننده به سوی خدا بوده است.

- " وَ وَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ" (ص ۳۸، ۳۰).

بنابراین ادعای اینکه دعای سلیمان (درخواست غفران الهی و بخشیدن ملکی که سزاوار هیچ کس پس از او نباشد) برای گرفتن سرزمین نیست بلکه به منظور گسترش حکومت الهی است. همچنین از سه آیه بالا و آیات دیگر کاملاً روشن است که حکومت سلیمان پیامبر که بر مبنای وحی شکل گرفته است با توجه به منبع واحد وحی هرگز نمی‌تواند مورد تأیید قرآن نباشد.

۲- این تفکیک بین پیامبران و غیرقابل مقایسه دانستن آنها با یکدیگر خلاف صریح قرآن است زیرا اگرچه آنها به لحاظ درجات ممکن است متفاوت باشند. "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ"(بقره ۲، ۲۵۳) اما به لحاظ گیرندگان وحی همگی دارای شرایط ویژه و اصالت می‌باشند و به همین لحاظ خداوند از قول رسول (ص) و مؤمنان می‌فرماید: "لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ" (بقره ۲، ۲۸۵).

۳- برای اهل علم و خرد تعجب‌آور نیست که خداوند به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که به پیامبران گذشته از جمله حضرت سلیمان (ع) و حضرت یوسف (ع) اقتدا کند.

- "أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ..." (انعام ۶، ۸۳ تا ۹۰).

بنابراین این ذهنیت که قرآن می‌خواهد نظام ارزشی آن زمان را به ما نشان دهد و رفتار یوسف (ع) و سلیمان (ع) با رفتار رسول مکرم (ص) بسیار متفاوت بوده است و الگویی که قرآن می‌خواهد به ما بیاموزد تنها رفتار آن رسول گرامی (ص) است و نه آنان، خلاف نظر صریح قرآن است.

۴- مخالفت یهود با حضرت داوود (ع)، و حضرت سلیمان (ع) دلایلی دارد که از حوصله این نوشتار خارج است اما براساس قرآن هرگاه پیامبری از جانب خدا دستوراتی را برای آنها می‌آورده که خوشایند آنها نبوده کبر می‌ورزیدند، عده‌ای را تکذیب کرده و عده‌ای را می‌کشتند. قرآن خطاب به آنها می فرماید:

- " ... أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ"(بقره۲، ۸۷).

بنابراین آنان که پیوسته پیامبران را تکذیب می‌کردند و به قتل می‌رسانیدند با دو پیامبر روبه‌رو می‌شوند که نه فقط پیامبر بوده‌اند بلکه مانند پیامبر اسلام (ص) از قدرت حکمرانی و نظامی هم برخوردار بوده‌اند لذا چون زورشان به آنها نمی‌رسیده است به اتهام و شایعه‌پراکنی‌های گسترده علیه آنها پرداخته‌اند که بعداً این اتهامات و شایعه‌ها در میان مسلمانان هم رواج پیدا می‌کند.

۵- غزوه تبوک به فرماندهی شخص پیامبر (ص) با روم شرقی (بیزانس) می‌تواند از مصادیق بارز اقتدای ایشان بر حضرت سلیمان باشد که در زمان امپراتور هراکلیوس (هرقل) در سال نهم هجری اتفاق افتاد.[1]

۶- عدم اطلاع یا فراموش کردن بعضی از آیات مربوط به تایید حضرت سلیمان طبعاً می‌تواند در اظهارنظر و نتیجه‌گیری مؤثر واقع شود امّا قابل توجه است که بعضی از آیات یاد شده در مورد جایگاه حضرت سلیمان (ع) در کتاب مورد توجه قرار گرفته و به آن استناد شده است:

۱) آیه: "فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا ... تا آخر آیه"(انبیاء ۷۹،۲۱).

۲) آیه: "إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا" (نساء ۴، ۱۶۳) صفحه ۳۳۵.

بنابراین این سؤال مطرح می‌شود که با وجود آگاهی از این مراتب چگونه کتاب رفتار سلیمان (ع) (و یوسف (ع)) را مورد تأیید قرآن نمی‌داند. در این زمینه در بخش پنجم توضیح داده خواهد شد.

◄ مورد قابل‌توجه دیگر موضوع مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) است و گفته یهود که او را کشتند. "وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا" (نساء ۴، ۱۵۷).

(و [نیز] گفته آنان که: (ما مسیح، عیسی پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند، بلکه [حقیقت امر] بر آنان مشتبه شد. و در حقیقت کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً از [ماجرای] او در شک‌اند [و] جز پیروی از گمان به آن هیچ علمی ندارند و به یقین او را نکشتند).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود نظر قرآن در این مورد صریح و موکّد است.

امّا در کتاب می‌خوانیم:

«*حضرت عیسی ... از طرف دیگر به علت کنترل و مجازات‌های بسیار شدید رومیان، ایشان امکان*

۱- «زیرا [پیامبر (ص)] خبر یافت که دولت روم سپاه عظیمی فراهم کرده و هرقل جیره یک‌سال سپاهیان خود را پرداخته و قبایل «لحم» و «جُذام» و «عامله» و «غسان» را نیز آماده جنگ با مسلمانان ساخته و پیشاهنگان خود را تا «بلقا» فرستاده است و هرقل خود در حمص اقامت گزیده است.» . دکتر محمدابراهیم آیتی، تجدیدنظر و اضافات از دکتر ابوالقاسم گرجی، انتشارات دانشگاه تهران تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۸۶.

بیان آزادانه نظرات الهی خود را نداشت. لذا چنانچه در تاریخ تشریح شده است، بالاخره نیز آن جوانمرد الهی، به بدترین وجه مظلومانه مصلوب گردید.» صفحه ۴۷۸

با توجه به تأکید قرآن بر مقتول و مصلوب نشدن حضرت عیسی (ع) و فاقد علم دانستن مدعیان کشتن و مصلوب کردن او و پیروی آنان از گمان، تصریح کتاب بر مصلوب شدن مظلومانه ایشان جای سؤال دارد، به خصوص که کتاب، قرآن را دارای منشأ الهی و فوق بشری می‌داند، در بخش پنجم به ریشه این موضع‌گیری کتاب اشاره خواهد شد.

بخش پنجم: نفی بخش عمده‌ای از قرآن

در این بخش آیاتی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که صحت آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم در کتاب رد شده است و به طوری که خواهیم دید تعداد آنها کم نیست. چند مورد آن را بررسی می‌کنیم:

- همان‌طور که می‌دانیم در قرآن آیات زیادی در مورد معجزات پیامبران گذشته آمده است که دو مورد برجسته آن درباره معجزات حضرت موسی (ع) از جمله عصای موسی و معجزات حضرت عیسی (ع) از جمله شفای بیماران و زنده کردن مردگان و اصولاً تولد خود حضرت عیسی (ع) است که در سوره‌های متعددی تکرار شده است. در مورد عصای حضرت موسی (ع) دوازده بار با عبارات گوناگون تکرار شده، از جمله در سوره اعراف ۷، آیه ۱۱۷ آمده است:

- "وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ".

و در مورد تولد حضرت عیسی (ع) به صورت مبسوط در سوره مریم ۱۹، آیات ۱۶ تا ۳۶ به آن اختصاص داده شده است.

در این باره در کتاب چنین می‌خوانیم:

«از طرف دیگر در حالی که براساس کتاب مقدس، عصای موسی (ع) به ماری بزرگ تبدیل و یا مریم (ع) بدون شوهر، صاحب فرزندی می‌شود که در گاهواره سخن می‌گوید ... در مقابل این وقایع که اساساً غیرممکن و خارج از بررسی حیطه علمی هستند (که البته قرآن به علت اتصال به ادیان دیگر و حفظ حرمت و پایه‌های آنها، همواره در پی "تصدیق" آنهاست)، آغاز توانمندی خواندن و نوشتن در سن چهل سالگی چه چیز عجیبی است که بخواهند آن را زیر سؤال ببرند و یا با افسانه‌های غلوآمیز بیامیزند و از آن طریق از ارزش اعجازآمیز علمی قرآن بکاهند.» صفحه ۳۳۱

اگرچه در اینجا با ظرافت، موضوع ابتدا به کتاب مقدس نسبت داده شده و پس از تصریح بر **اساساً غیرممکن** بودن و خارج از حیطه علمی دانستن آن، تصدیق آیات متعدد قرآن در این زمینه‌ها صرفاً به لحاظ اتصال به آن ادیان و حفظ آنها توجیه شده است، باید توجه داشت که:

۱- قرآن خود در این زمینه به طور مستقل استدلال می‌کند که:

"إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۶۰﴾ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ

وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" ﴿٦٢﴾ آل عمران.

مشاهده می‌کنیم با چه صراحت و قاطعیتی واقعیت خلقت حضرت عیسی (ع) توضیح داده می‌شود و در ادامه بر حق بودن آن تأکید می‌کند و از پیامبر (ص) خواسته می‌شود که از تردیدکنندگان نباشد.

۲- اینکه قرآن یک موضوع غیرواقعی را تصدیق کند دور از شأن قرآن و خداست، زیرا:

اولاً قول خدا حق است (".... قوله الحق ..." انعام ۶، ۷۳).

ثانیاً و چه کسی در گفتار از خدا راست گو تر است؟ (".... و من اصدق من الله قیلاً" سوره نساء، ۱۲۲).

۳- این موضوع بااهمیت که باعث انحرافات زیادی شده است از جمله اینکه حضرت مسیح (ع) را پسر خدا بخوانند جای توجیهی برای حفظ حرمت باقی نمی‌گذارد به طوری که کسانی که توضیح خلقت آن حضرت را به شکلی که در آیه ۶۰ توضیح داده شد نمی‌پذیرند، آیه ۶۱ آنها را به مباهله دعوت می‌کند که لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهند.

و در آیه ۶۲ تأکید بر راستی سرگذشت مسیح (ع) می‌فرماید.

۴- قرآن هرگز در مورد اصول اعتقادی با سایر ادیان رودربایستی نداشته و کوتاه نیامده است چنانچه در سوره مائده می‌فرماید: "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ..." (۷۲) "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ ..." (۷۳) و همچنین "وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا...." (مائده ۵، ۶۴).

در جای دیگر کتاب هم تکرارپذیری و ابطال‌پذیری به‌عنوان مهم‌ترین ضابطه ارزیابی علمی برای معجزات مطرح شده است:

*«امّا هیچیک از روش‌هایی که آن پیامبران برای اثبات حقانیت خود ارائه نموده بودند، امروز از نظر علمی قابل بررسی و ارزیابی مجدد نیست نه می‌توان عصای موسی (ع) و معجزات آن را مجدداً تکرار و بررسی نمود و نه می‌توان تولد بی‌پدر و اقدامات اعجاز برانگیز عیسی (ع) را دوباره آزمایش و واقعیت آنها را ارزیابی کرد. زیرا مهم‌ترین ضابطه ارزیابی علمی، "**تکرارپذیری**" و در پی آن و به آن وابسته، "**ابطال‌پذیری**" و قابلیت بررسی مجدد یک نظریه، فرضیه یا یک ادعا است.»* صفحه ۳۵۳

باز در جای دیگر ضمن تکرار موضوع، سایر معجزات پیشین را نیز مشمول همین قاعده می‌داند:

«امّا اینجا یک نکته قابل توجه است، هیچیک از این معجزات در زمان‌ها و مکان‌های دیگر قابل بررسی، آزمایش و تکرار نبوده و بعید به نظر می‌رسد که باشند. آیا می‌شود عصایی انداخت که به افعی تبدیل شود؟ آیا کسی امروز باور می‌کند که زنی بدون رابطه زناشویی صاحب فرزند شود؟ پاورقی ۶۵۴: این سؤال در مورد معجزاتی که در سوره آل عمران آیات ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۴۹ و ۵۵ ذکر شده نیز مطرح است.

*علم امروز یک ضابطه مهم دارد و آن "**تکرارپذیری**" است و این در مورد آن معجزات قابل اجرا نیست. پاورقی ۶۵۵: اگر هم در قرآن این نکات مطرح شده برای احترام و "تصدیق" ادیان پیشین بوده و هست.»* صفحه ۹۵۴

در این زمینه توجه به چند نکته ضروری است:

۱- با این توضیح علاوه بر اینکه معجزات همه پیامبران پیشین اساساً غیرممکن و غیرقابل باور هستند تجربه شخصی پیامبران نیز انکار می‌شود، مانند تجربه حضرت ابراهیم در مورد حصول اطمینان قلبی از زنده شدن مردگان و چهار پرنده، سرگذشت عزیر، اینکه از خدا خواست به او نشان بدهد که مردگان را چگونه زنده می‌کند (بقره ۲، ۲۵۹)، باور کردنی نیستند. حتی تجربه پیامبر در واقعه "ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى"، همین‌طور سایر معارفی را که قرآن با ذکر جزئیات در قالب وقایعی مطرح می‌فرماید به لحاظ "**تکرارناپذیری**" و "**ابطال‌ناپذیری**" و "**اساساً غیرممکن بودن**" قابل قبول نیستند مانند سرگذشت اصحاب کهف و ....

۲- امّا این سؤال که "آیا کسی امروز باور می‌کند که زنی بدون رابطه زناشویی صاحب فرزند شود؟" و همین طور معجزات دیگر، چنانچه پاسخ مورد انتظار این باشد که:

۱) "هیچ کس باور نمی کند." به این معنی است که حتی خود مسلمانان و مسیحیان هم قرآن یا انجیل را قبول ندارند.

۲) مسلمانان که اعتقاد به قرآن دارند و مسیحیان معتقد به انجیل آن را باور می‌کنند. معنی آن این است که همین ها هستند که چیزهای "اساساً غیرممکن" و باور نکردنی را باور می‌کنند.

۳) اگر این سؤال به قرآن عرضه شود پاسخ روشن و کوتاه این است:

"آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ..." (بقره ۲، ۲۸۵).

البته این سؤال به خودی خود تأثیراتی دارد که بر کسی پوشیده نیست.

۴) از سویی در کتاب اذعان شده است که:

«*گرچه دانشمندان به اقتضای شرایطشان، هر یک عملاً به کنکاش در شناختن قانونمندی‌های علمی (یعنی همان **سنه الله** ها) و نهایتاً آثار خلقت و خالق می‌پردازند امّا دانش و شناخت آنها هر قدر که باشد در مقابل عظمت "**بی‌نهایت**" خالق "**هیچ**" و به زبان ریاضی، **صفر** است.*» صفحه ۲۱۸

بنابراین این دانش چگونه می‌تواند ممکن یا غیرممکن بودن کاری را در حیطه علم و قدرت بی‌نهایت خالق تشخیص دهد؟

علاوه‌بر این آیا همین علم هیچ یا ناچیز بشر به مرحله نهایی خود رسیده است؟ در نیمه قرن گذشته اگر کسی ادعا می‌کرد که ممکن است همین بشر با علم ناچیز خود با فرد دیگری در آن طرف کره زمین صحبت کند و همزمان تصویر رنگی او را هم ببیند، این ادعا را اساساً غیرممکن و باور نکردنی می‌دانستند و او را خیالباف یا دارای مشکل روانی می‌پنداشتند.

در نیمه قرن آینده یا ده قرن آینده هم ممکن است دریچه‌هایی به بسیاری از مجهولات فعلی گشوده شود از جمله مصادیقی از "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (یس ۳۶، ۸۲) شناخته شود که نحوه خلقت حضرت عیسی (ع) آن‌طور که قرآن می‌گوید معلوم گردد.

ریشه‌یابی یک مشکل مبنایی

در اینجا یک مشکل اساسی مطرح می‌شود که سرمنشأ اصلی ایراداتی است که در بخش‌های گذشته عنوان شد و آن به باورها یا معتقدات حاکم بر کتاب برمی‌گردد. در این کتاب عقیده بر این است که:

۱- خداوند به‌عنوان خالق هستی از علم و قدرت بی‌نهایت برخوردار است (صفحه ۱۸۷).

۲- قرآن بدون تردید منبعی فوق بشری و الهی دارد (صفحه ۳۸۲).

۳- دانش و شناخت دانشمندان هر قدر که باشد در مقابل عظمت "**بی‌نهایت**" خالق "**هیچ**" و به زبان ریاضی **صفر** است (صفحه ۲۱۸).

۴- تنها ضابطه "درستی" و "غلطی" بودن قرآن ضابطه علمی است و نه اعتقادی (صفحه ۴۶).

آشکارترین تضاد کتاب در جمع این چهار گزاره است: از یک طرف منشأ قرآن علم بی‌نهایت الهی است. از طرف دیگر همان دانشِ "هیچ" و صفر دانشمندان به‌عنوان تنها ضابطه قابل اعتماد و معیار درستی و غلطی قرآن شناخته شده است. در حالی که **منطق و عقل سلیم حکم می‌کند که علم وسیع و بی‌نهایت، معیار درستی یا نادرستی علوم ناچیز و جزئی و در حد "صفر" باشد و نه برعکس.**

در حالی که همین علوم ناچیز در حیطه خود می‌توانند فرضیه‌ها و نظریه‌ها را با ضوابط خود رد و اثبات کنند. چه دلیل عقلی و منطقی وجود دارد که بتوانند معیار درستی یا نادرستی علم بی‌نهایت باشند.

همین معیارِ غیرمنطقی است که به رغم جایگاه ویژه حضرت سلیمان در قرآن، نظر منفی تاریخ‌نویسان بر نظر قرآن ترجیح داده شده است و به طوری که در بخش چهارم دیدیم کتاب توصیه می‌کند که رفتار سلیمان (ع) را نپذیریم. همین‌طور با وجود تأکید قاطع قرآن برکشته و مصلوب نشدن حضرت عیسی (ع) به طور یقین، گفته تاریخ‌نویسان بر گفته مؤکد خالق هستی ترجیح داده شده است و در عمل نشان داده شده است که در همین کتاب "قرآن و جامعه" هم، می‌توان به رغم ادعای "فوق بشری و الهی بودن قرآن" و به رغم تأکید آیات روی موضوعی، آن را نفی و عکس آن را مطرح کرد.

البته باید توجه داشت کسانی مانند دکتر مصطفی چمران، سردار قاسم سلیمانی، مهندس محسن فخری‌زاده که در کتاب از آنها یاد شده است و تمام کسانی که با جان و مال و فرزند در عرصه‌های جنگ و علم و فرهنگ کشور فداکاری کرده و می‌کنند، هیچ‌کدام از طریق تشخیص درستی و غلطی آیات قرآن با معیار علم، راه خود را انتخاب نکرده‌اند.

نکته آخر اینکه روش بررسی گزینشی و تشخیص درستی یا غلطی آیات قرآن با هر معیاری، از نظر قرآن مردود است:

"... أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره ۲ - ۸۵).